



عبدالمجید شاکری

## ورود شاعران ممنوع!

وقتی که با انرژی و شادابی شروع سالی جدید، برگزاری نخستین جلسه کارگاه شعر کوتاه در سال ۹۳ را به دوستان اطلاع می دهی و سرحال در روز پنجشنبه، ۲۸ فروردین ماه همسپار فرهنگسرای رسانه، محل برگزاری جلسات کارگاه می شوی و در راه به این فکر می کنی که موضوعات نظری جلسات آینده کارگاه چه می تواند باشد؛ همه چیز آرام است و خوشبین هستی به آینده این نشست ها که با استقبال و مشارکت و دلگرمی بسیاری از کوتاه سرایان همراه بوده است.

به فرهنگسرای رسانه می رسی و از پله ها بالا می روی و منتظری که مثل همیشه با چند میز رنگ و رو رفته و چند صندلی پلاستیکی روبرو شوی، یعنی با تنها امکاناتی که فرهنگسرای بی امکانات فراوان در اختیار گروهی از شاعران قرار داده است. گروهی از شاعران که با صفحات کتاب هایشان می توانند تمامی دیوارهای این فرهنگسرای عریض و طویل را کاغذ دیواری کنند.

بله، منتظری که با همین چند صندلی پلاستیکی روبرو شوی، ولی تنها سالی خالی و سوت و کور در انتظار توست. و این توضیح ناقص و پوزخندوار کارمند فرهنگ سرا که طبق دستور رئیس فرهنگسرای رسانه، این جلسات بنا بر دلایلی (!) دیگر نباید اینچنین برگزار شود. و هر چه می پرسی که این دلایل چه می تواند باشد که رئیس فرهنگسرا به خود اجازه داده است تا با یک جمله کوتاه و بی سر و ته، از ورود شاعران به محل برگزاری جلسات ممانعت کند، پاسخی دریافت نمی کنی.

رئیس فرهنگسرای بی اصلی ترین وظیفه اش شاید خدمت به اهالی فرهنگ باشد، در سالی که اتفاقاً با نام فرهنگ مزین شده است.

ولی به راحتی و بدون اطلاع رسانی به دبیر جلسات، همان چند صندلی پلاستیکی را احتمالاً به آبدارخانه منتقل می کنند. بدون توجه به اینکه هر کدام از این شاعران صاحب تألیف از راه دوری و گوشه ای از این شهر بزرگ و با شعرهایی تازه دم راهی این جلسه شده اند و تنها به دری بسته و برخوردی غیرمحرمانه و استهزا آمیز مواجه می شوند.

وقتی به حافظه رجوع می کنی، می بینی که برخوردهای این گونه با شاعران و اهل قلم در فرهنگسراها و زیرمجموعه های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، سابقه ای دیرینه داشته است. سیزده - چهارده سال پیش را به یاد می آوری؛ وقتی که در یکی از فرهنگسراهای جنوب تهران کارشناس ادبی بودی و زنده یاد محمود گلابدره ای، جلسات داستان نویسی پر مخاطبی را در آن فرهنگسرا برگزار می کرد.

رئیس وقت آن فرهنگسرا در حاشیه نامه ای که مربوط به هزینه آژانس زنده یاد محمود گلابدره ای بود، نوشته بود که: لطفاً از افرادی برای تدریس در کلاسها استفاده شود که منزلشان در مجاورت فرهنگسرا باشد! و تو به این فکر می کردی که یعنی چه کار باید کرد؟! باید اعلامیه ای روی تیرهای چراغ برق اطراف فرهنگسرا چسباند که به یک استاد داستان نویسی با بیش از ده کتاب منتشر شده نیاز مندیم؟!

خاطرات در مورد این گونه برخوردها فراوان است و اگر پای درد دل شاعران و نویسندگان بنشینم، می توانی کتاب های زیادی را در این زمینه بنویسی. از شاعران و همراهان کارگاه شعر کوتاه عذرخواهی می کنی و می گویی که تا پیدا کردن محلی جدید برای برگزاری جلسات، فعلاً خدا حافظ! ... خدا حافظی می کنی و در انتظار برخوردهای دیگری از این دست با شاعران این مرز و بوم می مانی. خدا بزرگ است!

نقدی بر مجموعه شعر «پناه بر سکوت»<sup>(۱)</sup> سروده شراره کامرانی

عبدالمجید شاکری

## شعر شهادت

در جهان اند. در این مجموعه، کامرانی با ادامه حرکت در مضامین عینی به شهود و کشف پنهانی های جهان می رسد و همین شعرش را به عمق مفاهیم می برد. این البته به معنای ذهنی شدن شعر او نیست بلکه ادامه شعر او در قلب تاریکی های جهان است. من از عکس های قدیمی حسسی نوستالژیک می گیرم، اما کامرانی با ادامه همین حس معمولی به کنه مرگ و ابتدال زندگی راه می یابد:

برای اخم کردن / دلیلی نداریم / ما عکس هایی هستیم / هر روز کمرنگ تر ...



لبخندی به صورت بیاویز / پیش از آن که ظاهر شوی / رنگ هارفته اند / یک وقت می بینی / چشم هایت / نقطه هایی کورند / و جز سیاهی را / فراموش کرده اند

این تعمیق در این مجموعه فقط شامل مفاهیم مجردی چون مرگ و زندگی نمی شود، بلکه شامل مفاهیم اجتماعی و شخصی هم می شود و همین نقطه برتری «پناه بر سکوت» بر مجموعه شعرهایی است که چه بسا از همین تعمیق بهره مند هستند.

به همین خاطر، شراره کامرانی را می توان شاعری متفکر دانست؛ چرا که تفکر فراگیر، به متفکر منظر می بخشد. منظری که تمام جهان را در خود خلاصه و تفسیر می کند. انگار همه چیز از این دیدگاه نه تفسیری یگانه بلکه تفاسیری متعدد اما در یک راستا دارند. شاعر این مجموعه، تفکری دارد مبتنی بر باور به ابتدال روزمره جهان. ابتدالی که به زوال همیشگی جهانیان، شکل و صورتی برگشت ناپذیرتر و در

چیزی در زیر پوست شعرهای ماندگار تاریخ بوده است که به آن شادابی و طراوتی همیشگی بخشیده است. همان «آن» شاعرانه که بی تردید در درون ی زبان جا خوش کرده و برونه خوش بافت زبان تنها می تواند به درخشش آن بیفزاید. ساخت ناپیدایی که نسیم یا توفان وار در شعر جریان می یابد و از دریافت آن به لذت متن تعبیر می شود. این لذت حتی در جریان ترجمه نابود نمی شود و از زبانی به زبانی و از ذهنی به ذهنی منتقل می شود و به همین دلیل گویا بر اشتراکات فهم و حس بشیر تکیه کرده است.

این ساخت بر کشف پنهانی های جهان و نمایش آن در زبان متکی است و شاید بتوان از منظری هایدگری، آن را «شهود» نامید. شهادتی بر پنهانی های جهان که تنها در لباس شعر می تواند «پدیدار» گردد. این ظهور همان «آن» شاعرانه است. شعر با چنین آتی در عین حال که چیزی را کشف و پدیدار کرده است، همان مکشوف را در پس شگردی زبانی دوباره پنهان می کند تا مخاطب را در لذت کشفی دوباره شریک کند.

پس این شعر حاصل دو کشف است: کشفی در جهان و کشفی در زبان. شاعر مخاطب را در کشف دوم شریک می کند ولی کشف اول، بی تردید تنها از آن خود شاعر و به نام او باقی می ماند. هرمنوتیک کلاسیک بر همین اصل متکی است و درک آن کشف را تأویل می نامد، اما در هرمنوتیک مدرن که بر زبان و قابلیت های آن متکی است، کشف در زبان، بی اعتنا به ذات پنهانی های جهان، صرفاً در لایه های اول زبان انجام می شود و به همین دلیل تأویل بنا بر فرامتن های متفاوت مخاطبان، متفاوت خواهد بود. از این منظر، هرمنوتیک کلاسیک و مدرن تضادی با هم ندارند و می توانند همراه به یکدیگر به اعماق متن راه یابند.

«درخت های گورستان / در باد می رقصند / چیزی / باد را / به بازی گرفته است ...»

مضمون تا حد رقصیدن درختان در باد، مفهومی آشنا و قابل لمس است، اما از آن به بعد، همان پدیدار ساختن پدیده ای ذهنی است که تا پیش از این شعر پنهان بوده است. این لایه زبانی، کشف گوشه ای از پنهانی های جهان در زبان است و نه تنها کشف توانایی زبانی.

شعرهای «شراره کامرانی» در مجموعه شعر «پناه بر سکوت» حاصل کشف و شهود شاعر

نتیجه غم انگیزتر می بخشد. یک روز / همه چیز خراب می شود / همه چیز خراب می شود / و پس از آوار / دیوارها / هرگز به روز اول بر نمی گردند / همه چیز خراب می شود / و پس از آوار / دیوارها / پنهان کاری بلد نیستند ...

آن روز هر کسی می بیند / زلزله ای که سال ها تاخیر کرده / در کدام نقطه کورتر از تهران / در کدام خراب شده / از سرما به خود لرزیده است

در این شعر و شعرهایی از این دست، شاعر با تلفیقی شاعرانه از مسائل اجتماعی و شخصی، باز هم جهان را از دریچه نگاه خویش که همه چیز را در حال زوالی روزمره و مبتذل می بیند، باز آفرینی می کند و البته در این شعر خاص با بهره گیری هوشمندانه از بیان قرآنی زمینه را برای تأویل دین مدارانه هم فراهم می کند.

حتی عشق با تمام ابعاد عاطفی اش در شعر کامرانی درگیر زوال است و از این رو غم و اندوه عاشقانه شاعر، رنگ و بویی متفاوت از غم و اندوه عشق در اغلب اشعار عاشقانه فارسی دارد.

«دوستت دارم / دوستت دارم / به سان قاصدکی ناگزیر باد / ناگزیر ز زمزمه در گوش بادی منتشر در توفان ...»

و این زوال اجتناب ناپذیر به عنوان محتوا وقتی با این تکرارهای سمج و دخترانه همراه می شود، مخاطب را به یاد آن دختر سمج و عاشق شعر معاصر ایران می اندازد: «فروغ فرخزاد».

اگر شراره کامرانی در اولین مجموعه شعرش، «خطوط شکسته» (۲) از شهادت می نویسد، در آخرین مجموعه شعرش خود به شهادت می رسد. اگر شهید بر عشق خویش گواهی می دهد و به یگانگی با معشوق می رسد، کامرانی با شهود در پدیده های جهان بر زوال گریز ناپذیر آن گواهی می دهد و به شهادت می رسد.

پی نویسی:

۱- پناه بر سکوت، شراره کامرانی، فصل پنجم - ۱۳۹۳  
۲- خطوط شکسته، شراره کامرانی، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس - ۱۳۸۶

## با شاعران جهان

## صبح الدین هادزیالیچ

دردی عظیم پدید آورد  
آنگاه که او  
انعکاس خویش را در معشوق یافت.

(۲)

تصویر آینه  
از من دور می شود  
تصویر آینه

در چشم من تکثیر می شود  
من این جا ادامه می دهم  
گداخته در امید

(۳)

ترجمه شعرها: پریسا شکارسری

ویرایش: حمیدرضا شکارسری

من مقصر نیستم  
من فقط از عقاید پیروی کردم



و ...

این ادامه یافت

و قرن ها ادامه یافت ...